

اشتباه کنید تاموفق شوید!

حافظه

نادرشاه افشار را که می‌شناسید. این نادر، اگر هزارتا اشتباه تاریخی داشته، این یک کارش خیلی خوب بوده که همیشه در پی امتحان و محک زدن دور و بری‌هایش بوده که مبدا یک روز - خاندانکرده - خودش یا رعیتش را دور بزنند و چون این امتحان کردن افراد برایش عادت شده بود، گاهی شوخی‌هایش هم یک جور خاصی بود. این همه مقدمه گفتیم تا یک داستان مینی‌مال نادر برای‌تان تعریف کنیم:

یک روز نادرشاه در حین مسافرت، از یکی از دوروبری‌ها پرسید:

- به نظرتو، سهل‌ترین و بهترین غذا در مسافرت چیه؟

جواب داد: قربان! نان و تخم مرغ.

چندسال بعد در همان سفر و در همان حوالی، نادر برای امتحان حافظه او بی‌مقدمه ازش پرسید:

- با چی؟

و شخص، بی‌درنگ جواب داد: قربان! بانمک. حالا کاری ندارم که نادرشاه از حافظه آن شخص - که احتمال میرزا مهدی‌خان استرآبادی بوده - تعجب کرد یا نه؛ ولی ازین که خود نادر تا این حد، چیزها یادش می‌مانده، ما که تعجب کردیم.

شاید الآن این مطلب به ذهن‌تان خطور کرده باشد که: ای کاش برخی مسئولان ما هم این همه حافظه داشتند؛ یا لاقال یک کمی، بلکه تا مردم می‌پرسیدند: «بس چی شد؟» فوری یادشان می‌افتاد که قبلاً چه قول‌هایی به مردم داده‌اند...

اشتباه رمز موفقیت بعضی‌ها

می‌گویند شخصی کار لازم و مهمی با یکی از مدیران دولتی داشته به همین خاطر پیش رئیس دفتر آقای مدیرمحترم رفت و از بس عجله داشت و شاید اشتیاق دیدار آقای مدیر، اشتباهاً به جای آن که کارت شناسایی خود را به رئیس دفتر آقای مدیر نشان دهد، یک دسته اسکناس دوهزارتومانی داد - اشتباه است دیگر، اتفاق می‌افتد - البته برای این که سوء تفاهمی پیش نیاید توضیح داد که من قصد جسارت نداشتیم... بقیه ماجرا را تعریف نمی‌کنیم چون همه می‌دانیم که فقط اشتباهی در کار بوده است و نباید به آن گیر داد؛ اما ذکر این توضیح ضروری است که اشتباه جزو زندگی انسان است و ما در این چندساله فهمیده‌ایم که اگر اشتباه نکنیم در خیلی از کارهای‌مان موفق نخواهیم شد.

سوال و جواب

این روزها همه جا صحبت از دولت و زحمات مسئولان محترم است. در جمعی نشسته بودیم و آقای محترمی در آن جمع، داد سخن داده بود که: بله! مردم ما خیلی بی‌انصافند! این مدیران دولتی، در این مدت یک شب خواب راحت نداشته‌اند و چه سختی‌هایی این چند ساله کشیدند و فرصت نداشتند کمی به خودشان و به زندگی‌شان حتی فکر کنند... درست نیست این قدر زحمات‌شان را نادیده بگیریم و چه و چه... جوانی در آن جمع نشسته بود و داشت حرف‌های آن آقای قدردان و حق شناس را گوش می‌داد که غفلتاً و دفعتاً پرسید: اگر این‌ها وقت سرخاراندن نداشتند پس کی می‌رسیدند ریش‌هایشان را آنکارند کنند و پرفسوری رنگ بزنند و هر از گاهی یک لباس شیک اتوکشیده و نو بپوشند؟! می‌دانی توی صف سلمانی نشستن چه قدر وقت می‌گیرد؟ همین پارچه‌خریدن و سفارش به خیاط دادن و

مردم حق دارند

بزرگ‌ترین اشتباه دولت هشت ساله این است که در این سال‌ها کلی زحمت کشیده و خدمت کرده، اما به مردم هیچی نگفته، با این که قول داده بوده که دولت پاسخ‌گو باشد؛ حالا که دارد دوره خدمتش به مردم تمام می‌شود، دائم گزارش می‌دهد. خوب، مردم حق دارند این گزارشات (!) را باور نکنند و او را متهم به دروغ‌گویی کنند...



توی نوبت پرو و دوخت و تحویل لباس موندن چه قدر وقت می‌گیرد؟! اگر این‌ها وقت سرخاراندن نداشتند، پس...

همه جمع با شنیدن این حرف ساکت شدند؛ خودش هم ساکت شد - یک نوع خودسانسوری - در توجیه سکوت جمع، مانده بودیم او ایله است و جواش خاموشی است؟ یا حرفش حرف حساب است و جوابی ندارد...

جواب شاعرانه

از یک نفر پرسیدیم: نظرت درباره گرانی فراورده‌های لبنی - همان ماست و پنیر و شیر - چیه؟! گفت: والله چه عرض کنم؟! نه می‌تونیم بخیریم، نه می‌تونیم گرونی شو هضم کنیم، اما مطمئناً یه عده از قصد آب تو قیمت شیرا می‌کنن، چون ازین بابت نونشون تو روغنه و این وسط کلی می‌خورن.

خانه ما را زده‌ست؛ موشک؟ دزد؟!

مانده بودیم در ایام هفته دفاع مقدس، اگر قرار باشد شعر طنزمتناسب با آن ایام چاپ کنیم، چه کنیم؟ یادم‌ان افتاد شعر مشهوری دارد مرحوم ابوالقاسم حالت - از طنزپردازان نامی معاصر و از نویسندگان معروف نشریه «توفیق» و «گل آقا» - به نام موشک‌پرانی. حیف‌مان آمد این شعر را نخوانید:

موشک پرانی

موشک صدام، می‌گفتند صدجا را زده‌است
شهرها و قریه‌ها و روستاها را زده‌است
رشت و تبریز و قم و شیراز را کوبیده‌است
تا نهنداری همین تهران تنها را زده‌است
چون که بی‌دین است و دارد دشمنی با اهل دین
هم مساجد، هم کتیسه هم کلیسا را زده‌است
خرت و پرت پیزال بی‌نوا را کرده خرد
دیگ و دیزی، کاسه‌کوزه، لوله لامپا را زده‌است
خانه مستکبران را برده است از یاد خویش
کلیه مستضعفان بی‌سروپا را زده‌است
مانده است از صدمه‌های بمب صدامی مصون
آن که با دست تجارت جیب دنیا را زده‌است
«کل صفر» خوشحال بود و شادمان از این که بمب
خانه مادرزن وی «عمه لیلا» را زده‌است
کارگر احساس شادی کرد در دل چون شنید
موشکی دولت‌سرای کارفرما را زده‌است
ما برون رفتیم از تهران زهول جان خویش
چون شنیدیم آن که خصم، این شهر زیبا را زده‌است
چون پس از یک هفته برگشتیم دیدیم از قضا
موشک دشمن نه آن جا و نه این جا را زده‌است
خانه‌های کوچکی ما جمله سالم مانده‌اند
لیک، دزد نابه‌کاری خانه ما را زده است

«مرحوم ابوالقاسم حالت

